

## عامه پسندی و سیاست‌های اطلاع‌رسانی

### نوشته جان فیسک

### ترجمه لیدا کاوسی

متن حاضر به مسأله شناخت قالب‌های خبری رایج در جوامع سرمایه‌داری جدید، مانند ایالات متحده، می‌پردازد. در بطن این مسأله تناقضی وجود دارد و آن عبارت است از این که به‌طور سنتی، بلوک قدرت، اخبار را تولید می‌کند، در حالی که مردم منشأ اصلی اخبار عامه پسندند. استوارت هال این تناقض را به خوبی بیان کرده است:

مردم در برابر بلوک صاحب قدرت: این بیشتر از آن که موضوع «طبقه علیه طبقه» را مطرح کند، خط اصلی تضادی است که عرصه فرهنگ را به دو قطب مخالف تقسیم می‌کند. فرهنگ عامه، بالاخص براساس تضاد شکل گرفته است:

نیروهای عامه در برابر بلوک قدرت (هال، ۱۹۸۱: ۲۳۸)

آشکار است که در این جا، اصطلاحات اصلی عبارت‌اند از «مردم» و «بلوک قدرت» و هر یک نه در قالب موجودیت مستقل، بلکه بر حسب رابطه تقابلی با یکدیگر، تعریف می‌شود. «بلوک قدرت» عبارت است از اتحاد نیروهای مسلط، که در قالب نهادهایی مانند دولت، سیاست، صنعت، رسانه، نظام آموزشی، قانون و غیره ظهور یافته است. سرانجام در بلندمدت، منافع این نهادها، با وجود استقلال نسبی‌شان در یک جهت است. ممکن است در مواردی خاص، رسانه‌ها (یا بعضی از آنها) به دولت حمله کنند؛ ممکن است قانون موجب محدودیت صنعت یا رسانه‌ها شود؛ اما این منازعات جناحی در حد اقدامات معدودی باقی

می‌مانند که ظاهراً از اصول-اصولی که متضمن وفاداری به منافع است- دورند (هم‌انتهایی که آشکار شده‌اند و هم، از آن مهم‌تر انتهایی که در میان عموم هرگز آشکارا به آنها اشاره‌ای نشده است). پس بلوک قدرت یک طبقه محسوب نمی‌شود (اما با بورژوازی رده بالای سفید سازگاری بسیار دارد)، بلکه اتحادی است از منافع که قدرت اجتماعی خود را در جهت تعدادی از خطوط قدرت نسبتاً هماهنگ اعمال می‌کنند.

بلوک قدرت بود که در قرن هیجدهم حوزه عمومی را شکل داد و کنترل مسائل بنیادین و روش‌های گفتمان مناسب آن را در دست گرفت. از مدت‌ها پیش، حوزه عمومی عرصه مهمی بوده است که هم بلوک قدرت بر آن اعمال نفوذ و برایش قانونگذاری کرد و هم به معنای دقیق، به عنوان عاملی مهم برای عملکرد سرمایه‌داری دموکراتیک در نظر گرفته شد. طی سده حاضر، بلوک قدرت دریافته است که کنترل اخبار چگونه می‌تواند به کنترل عرصه عمومی کمک کند. در قرن نوزدهم، مطبوعات سرسپرده بودند و اخبار آشکارا عرصه جروب‌های عمومی بود. بنابراین، بخش اعظم آن از کنترل بلوک قدرت خارج بود و در واقع، از دیدگاه عامه با آن کنترل مخالفت می‌شد.

بلوک قدرت تلاش می‌کرد تا با اقدامات قانونی و مالی، بر اخبار مهار نشده تسلط داشته باشد و قدرت خود را بر تمام فرایند تولید و انتشار اطلاعات اعمال کند. اقتصاد سرمایه‌داری، چنان که انتظار می‌رفت، هماهنگ و همپای قانون و نظام مالیاتی عمل می‌کرد تا صنعتی‌سازی و نهادینه‌سازی مطبوعات ادامه یابد و بی‌چون و چرا با بلوک قدرت پیوندی نزدیک‌تر ایجاد کند.

عامل اصلی این فرایند، استقرار ارزش‌های عینیت و حقیقت به جای ارزش‌های بحث و اختلاف نظر بود. پس اخبار را مجدداً تعریف کردند و آن را اطلاعات مهمی دانستند که مردم باید در اختیار داشته باشند تا دموکراسی تحقق یابد. البته مردم، خود آن چه را که برایشان مهم بود تعریف نکردند اما آن را امری بدیهی تلقی کردند (این بدان معنی است که بلوک قدرت، به‌طور نامشهود، آن را براساس منافع خود بنا نهاد). نکته‌ای که مایلم مطرح کنم این است که لازم نیست همیشه اطلاعات به حقیقتی عینی ربط داشته باشد، اما می‌تواند با جایگاه اجتماعی و منافع سیاسی کسانی که آن را تولید می‌کنند، آشکارا ارتباط پیدا کند. نیروهای اقتصادی که بانی «شهر روزنامه» در ایالات متحده بوده‌اند، به ترویج ارزش‌های جدید خبری، یعنی عینیت و حقیقت، کمک کرده‌اند و در عین حال، قدرتی را که به تعریف‌کنندگان آن می‌دهند، پنهان نگاه داشته‌اند. نمی‌توان با حقیقت مباحثه کرد؛ بنابراین، حاصل آن پاداش

ایدئولوژیکی است که می‌توان آن را به دست آورد.

مردم، مثل بلوک قدرت، باید اتحادی از منافع تلقی شوند نه یک طبقه. پس گرایش‌های حمایتی مردم در حال تغییر است، گرایش‌هایی که بنا به ضرورت‌های تاریخی و شرایط مادی خاص شکل گرفته و اصلاح شده‌اند و ممکن است با دسته‌بندی‌های اجتماعی، مانند طبقه، نژاد، جنس، سن و غیره در تضاد باشند اما نمی‌توان از آنها جدایشان کرد. این دسته‌بندی‌های اجتماعی، اساس عملکرد نیروهای سلطه‌گر - تحت سلطه است.

«عامه» مرکب از مجموعه‌ای از حمایت‌های احساسی است که مردمی به آن شکل می‌دهند که از نظر مادی تحت سلطه این نظام دسته‌بندی اجتماعی‌اند؛ نظامی که آنان را به گریز و مقاومت تاکتیکی قادر می‌سازد. این حمایت‌های احساسی عام ممکن است همیشه پیش‌رونده نباشند (گاهی اوقات به نظر می‌رسد که بلوک صاحب قدرت بیش از حد «ترقی کرده» و «آزاد شده» است) اما عکس آن نیز ممکن است با ترقی خواهی آنها به ندرت موافقت شود - مثلاً سیاست‌های ترقی طبقه عوام اغلب با مخالفت سیاست‌های جنسی ارتجاعی عوامانه مواجه می‌شود. اما همواره احساس تفاوت و مخالفت با منافع بلوک قدرت در آن وجود دارد طبقه «عامه» نه تنها دسته‌بندی‌های اجتماعی، بلکه دسته‌بندی افراد را به وجود می‌آورد، به طوری که هر کس ممکن است در زمانی واحد یا زمان‌های مختلف گرایش‌های اجتماعی متفاوتی بیابد.

نکته دیگری که در مورد طبقه «عامه» باقی می‌ماند، فعال بودن آن است. حمایت‌هایی که «مردم» را پدید می‌آورد، به دست خودشان ایجاد شده است، نه بلوک قدرت. بنابراین، فرهنگ عامه به عنوان یکی از محصولات رسانه‌های جمعی، حاصل عملکرد خاص رسانه‌ها و وابستگی‌شان به بلوک قدرت نیست. اخباری که مردم می‌خواهند، می‌سازند و میان خود پخش می‌کنند که ممکن است با اخباری که بلوک قدرت مایل است در اختیار مردم باشد، فرق کند. سلیقه عامه (زیرا مردم را تنها می‌توان در قالب مخالف تعریف کرد) معطوف به اطلاعاتی است که با سلیقه بلوک قدرت در تضاد است. منافع مردم از طریق مباحثه با بلوک قدرت تأمین می‌شود، نه فقط با گوش کردن به حرف‌های آن. بنابراین، اطلاعات عامه، اطلاعاتی جانبدارانه است نه عینی؛ اطلاعاتی است که در خدمت منافع مردم است، نه اطلاعاتی که در خدمت حقیقتی عینی باشد که مانند نقابی بر چهره قدرت عمل می‌کند.

سیاست‌های عامه‌گرایش به حوزه‌هایی دارد که احتمالاً منافع عامه در آن به بهترین شکل تأمین شده است. در شرایط فعلی ما، حوزه عمومی چنان دقیق، و اغلب به شکلی فاسد،

تحت استعمار بلوک قدرت است که مردم انرژی سیاسی خود را به مسیرهای دیگری هدایت می‌کنند. ممکن است این دگرگونی نگران‌کننده باشد، اما حداقل تغییر سیاست است نه نابودی آن.

حالا پیشنهاد می‌کنم که به تحلیل برخی از قالب‌های خبری عامه‌پسند در ایالات متحده معاصر بپردازیم. نخست، باید این نوع اخبار را از اخبار رسمی<sup>۱</sup> و اخبار متفاوت<sup>۲</sup> یا جایگزین، متمایز سازم. در اینجا آنها را به‌طور خلاصه توصیف می‌کنم زیرا اینها نکات اصلی مورد توجه این مقاله نیستند.

اخبار رسمی، اخبار مطبوعات و شبکه‌های تلویزیونی «وزین» است. این اخبار در برنامه‌های مربوط به امور جاری، مانند برنامه ۶۰ دقیقه و برنامه زنده لری کینگ و در مجلاتی چون تایم و نیوزویک عرضه می‌شود. این نوع خبر، اطلاعات خود را در قالب واقعیت‌های عینی عرضه می‌کند که از واقعیتی تجربی برداشت شده است؛ واقعیتی که در آن «حقیقتی» نهفته است و از طریق تحقیقات عینی مناسب قابل دستیابی است. لحن آن جدی، رسمی، غیرشخصی و هدف آن فهمیده شدن و باورپذیری است. عموماً اخباری است که بلوک قدرت می‌خواهد در اختیار مردم باشد.

اخبار «متفاوت»، با اخبار رسمی فرق دارد. اولین تفاوت، انتخاب وقایعی است که در موردشان گزارش داده می‌شود و وجه متمایزکننده دوم، روش انتخاب مذکور است که به حذف رویدادهایی منجر می‌شود که آشکارا سیاسی‌اند. این نوع اخبار در روزنامه‌نگاری چاپی بیشتر از روزنامه‌نگاری الکترونیکی رواج دارد. در ایالات متحده، نه در تلویزیون و نه در رادیو چیزی معادل نشریات رادیکال، همچون نیشن، این دیز تایمز یا پراگرسیو وجود ندارد، اما رادیوی عمومی سراسری اخبار متفاوت را عرضه می‌کند و تلویزیون تفریحی سیاهان، اخبار و رویدادهای مربوط به سیاه‌پوست‌ها، به‌ویژه آفریقایی‌ها را پخش می‌کند، اخباری که هرگز در شبکه‌های سفید دیده نمی‌شوند. به‌علاوه، کانال دیسکاوری گاهی اوقات همین کار را در مورد امریکای لاتین و سایر نقاط جهان سوم انجام می‌دهد. اما با این که اخبار متفاوت، به‌ویژه از نظر سیاسی بودن، انتخاب رویدادها و قالب‌های رادیکال‌اش، ارزشمند است، به‌خاطر استراتژی‌های پراکنده‌ای که رویدادها براساس آن به‌صورت سفارشی تنظیم می‌شوند، با اخبار عمومی فرق دارد. بخش اعظم این نوع خبر، مانند اخبار رسمی، میان تعدادی از افراد متعلق به طبقه متوسط تحصیل‌کرده پخش می‌شود و در این موارد، مبارزه سیاسی آن بین اجزای یک طبقه - نه میان طبقات مختلف - رخ می‌دهد، یا به بیان دیگر - برای آن که از این الگوی

مارکسیستی زنده اجتناب کنیم - مبارزهای است که بین حامیان اصلی تر و فرعی تر در درون بلوک قدرت، نه میان بلوک مذکور و مردم، به وقوع می پیوندد.

اخبار عمومی، چه الکترونیکی و چه چاپی، اغلب با عنوان تحقیرآمیز «تابلوئید» شناخته می شوند و معمولاً مورد تحقیر و مخالفت شدید اخبار رسمی و متفاوت قرار می گیرند (گلین، ۱۹۹۰ را ملاحظه کنید). اما با وجود این مخالفت، یا شاید به سبب وجود همین مخالفت است که این اخبار در بازار رونق دارد. در واقع، نوآوری های اخیر در تلویزیون های ایالات متحده مربوط است به ایجاد «تلویزیون تابلوئید» که همان طور که از نامش پیداست، معادل تلویزیونی مطبوعات تابلوئید است.

در توفیق اقتصادی روزنامه نگاری تابلوئید تردیدی نیست اما در مورد محبوبیت آن تحقیق نشده است و مشخص کردن دقیق ویژگی های آن بسیار دشوار است. موضوع روزنامه نگاری تابلوئید عموماً همان چیزی است که در محل تلاقی زندگی عمومی و خصوصی به وقوع می پیوندد؛ سبک آن مهیج، گاه شکاکانه و گاهی اخلاق گرایانه و صمیمی است؛ لحن آن پوپولیستی است؛ شکل آن، به گونه ای ملایم، منکر هرگونه تفاوت سبکی میان داستان و مستند، میان خبر و سرگرمی است.

تابلوئیدهای چاپی خاص ایالات متحده عبارت اند از ویکلی ورلدنیز و نشنال اینکوایرر. برنامه های تلویزیونی متعلق به این ژانر عبارت اند از پلیس ها، که در آن دوربین کوچکی افسران پلیس را در گشت های معمول همراهی می کند؛ یا عملیات نجات ۹۱۱ که بازسازی عملیات جالب توجه نجات است و معمولاً افرادی که در آن عملیات درگیر بوده اند در برنامه شرکت می کنند و مصاحبه ها و روایت های اول شخص در آن پخش می شود. برنامه تحت تعقیب های امریکا ترکیبی است از بازسازی خشونت های معمولی یا جنایات جنسی، همراه با درخواست از عموم مردم برای جست و جو و یافتن مجرم. برخلاف اخبار رسمی، اخبار تابلوئید، به ندرت امکان تمییز واقعیت را از داستان فراهم می سازد. در تمام این برنامه های تابلوئید، ناگهان در شرایط استثنایی، زندگی مردم عادی به عرصه قانون و نظم عمومی یا امنیت عمومی کشیده می شود. تقریباً همیشه، این گونه ورود به عرصه عمومی همراه با ایفای نقش قربانی است - مبالغه ای چشمگیر در جایگاه اجتماعی عادی مردم. به نظر می رسد این تابلوئیدها، که بر جرایم متمرکزند، به پوپولیسم ارتجاعی گرایش دارند و مشخصه اصلی پوپولیسم ارتجاعی، صداقت اخلاقی ساده انگارانه و اعتقاد به کاهش فردی جرم و حفظ الگوی علت و معلولی است. اما همان طور که هال و سایرین (۱۹۷۸) خاطر نشان کرده اند، حفظ

موضعی مترقی در زمینه جرم، وقتی که ضعیف قربانی آن است، دشوار می‌شود. به همان نسبت، در هنگام برخورد با فاجعه یا خطر، وقتی که قدرت در قالب عامل حفظ و نجات جلوه‌گر می‌شود نه عامل سرکوب، حفظ احساس تفاوت اجتماعی نیز دشوار است.

نوع دیگر برنامه‌های این ژانر، اخبار جنجالی روز یا برنامه‌های خبری‌ای همچون خبرروز یا نسخه‌چاپی در ایالات متحده است. برنامه‌های تازه‌تر، کمی جنجالی‌تر اما هنوز «مسئولانه»، مانند خبرنگاران، هر نوع تمایز آشکار کلی میان این برنامه‌های تابلوئید و برنامه‌های معتبرتر و متداول‌تر، مانند ۶۰ دقیقه، را محو می‌سازند. اما در جایی که مرزی بین برنامه‌های تابلوئید و رسمی کشیده شود، برنامه خبرروز متعلق به ژانر تابلوئید تلقی می‌شود و خصوصیت اصلی آن موضوع جنجالی، لحن پوپولیسی و شکاکانه و ابتذال نامطبوع کلی موجود در آن است. این دو نوع برنامه جدیدند و عمدتاً تحت عنوان تلویزیون تابلوئید پذیرفته شده‌اند. اما نوع سوم نیز وجود دارد که سنتی و جاافتاده است اما تابلوئید تلقی نمی‌شود و علاوه بر آن، از عاملان چرخه عمومی اطلاعات است و آن، برنامه‌های گفت‌وگو است، به ویژه آنهایی که روزها پخش می‌شوند، مثل برنامه‌های فیل داناویو، اپراوینفری یا جرال دوو.

این بررسی، مبتنی بر تحلیل بعضی از نمونه‌های روزنامه‌نگاری تابلوئید است. این تحلیل‌ها براساس دیدگاه‌های مربوط به سلیقه عمومی - که از طریق آثار باخنین (۱۹۶۸) و بورديو (۱۹۸۴) برآیمان فراهم شده - صورت گرفته و در جای دیگری راجع به آن توضیح داده‌ام (فیسک، ۱۹۸۹، ۱۹۸۹b). هر یک از تعاریف پایداری خبر، چه رسمی باشد و چه تابلوئید، باید شامل کارکرد اطلاعاتی آن نیز باشد. اما اطلاعات فقط مجموعه‌ای از واقعیت‌های عینی نیست که باید بسته‌بندی و در تمام کشور توزیع شود: اطلاع‌رسانی فرایندی عمیقاً سیاسی است. اطلاع‌رسانی، در آن واحد، عبارت است از انتشار اطلاعات و شکل دادن به چیزی: و چیزی که اطلاعات به آن «شکل می‌دهد» هم واقعیت است و هم هویت.

ما همان چیزی هستیم که می‌دانیم و نیز همان چیزی که نمی‌دانیم نمی‌توانیم باشیم. به همین ترتیب، این دنیای شناخته شده و قابل شناخت است که واقعیت ما را تشکیل می‌دهد: هرچیز غیرقابل شناخت، غیرواقعی است. اطلاعات، در حرکتی متقابل، هم موضوعات اجتماعی و هم واقعیت اجتماعی را به وجود می‌آورد، بنابراین کنترل اطلاعات در مکانیسم نظم اجتماعی در حکم چرخ دنده‌ای است که وجود آن بسیار ضروری است. تعریف اطلاعات از کل به جزء، تعریفی مبتنی بر مقررات است و این مقرراتی بودن را پشت مفاهیم عینیت، مسؤولیت و آموزش سیاسی مخفی می‌کند. آن چه مردم برای کارکرد درست

دموکراسی لیبرال، باید بدانند، مفهومی است که سرکوب را در پس بیان لیبرالی و قدرت را پشت پلورالیسم خود مخفی می‌کند. دانشی که این مفهوم، مناسب تلقی می‌کند همان چیزی است که برای عملکرد بی‌دردسر عرصه عمومی و سیاست‌های حزبی دولتی ضروری است. این دانش عبارت است از دانش سیاسی عمومی، درباره رویدادها و جنبش‌های گسترده اجتماعی که از واقعیت زندگی روزمره دور است. این دانشی است که زندگی عمومی، نه زندگی خصوصی، باعث ضرورت یافتن آن شده؛ این دانش اجتماعی در مفهوم کلی آن است نه دانش مربوط به خصوصیات زندگی روزمره. واقعیت اجتماعی‌ای که این دانش به وجود می‌آورد، زیستگاه طبقه متوسط تحصیل‌کرده و مذکر است، زیستگاهی که مطلوب اتحاد‌های مختلفی است که بلوک صاحب قدرت در جوامع سرمایه‌داری مردسالار و سفیدپوست شکل داده‌اند. یکی از مظاهر این اتحادها، در عمل، محیط اجتماعی واشنگتن است که رهبران دولت، ارتش، صنعت، نظام قضایی و مطبوعات، در آن، در مهمانی‌های متعدد با هم گرم می‌گیرند و روابط ساختاری اجتماعی را به روابط شخصی اجتماعی تبدیل می‌کنند.

اما ذهنیت‌گرایی حاصل از این دانش حتی از واقعیت هم مهمتر است: این دانش موضوعی اعتقادی را خلق می‌کند و این یکی از تفاوت‌های تعیین‌کننده اخبار رسمی و تابلوئید است. روزنامه‌نگاری تابلوئید به ایجاد موضوعی اعتقادی گرایش ندارد. یکی از خصوصیات مهم آن، خنده‌شکاکانه‌ای است که نشانگر شادمانی ناشی از ناباوری و فریب نخوردن است. این لذت عام، یعنی «گول نخوردن» از آنها (آنها قدرتمند، هر که باشد) نتیجه تاریخی قرن‌ها وابستگی است که مردم اجازه نداده‌اند به سرکوب تبدیل شود.

برای مثال، داستان تکراری ژورنالیسم تابلوئید داستان بیگانگان فضایی است که مضمون فرعی آن مشارکت دولت‌های ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی در مخفی داشتن شواهد قطعی فرود یوفوهاست، اما در دنیای تابلوئیدها، شوروی آزادتر از امریکا عمل کرده است. البته، در این جا این نکته مطرح نیست که آیا بیگانگان فضایی واقعاً فرود آمده‌اند یا نه: آنچه خطرناک است، اختلاف میان دانش عمومی و دانش بلوک قدرت است و این اختلاف است که اهمیت دارد، نه خود دانش. در این گزارش‌ها، گواه اختلاف، نقش ساختاری روس‌ها در تقابل با دولت ایالات متحده و همراهی با مردم است؛ نقشی که نباید اساسی تلقی شود، زیرا در موقعیت‌های دیگر، روس‌ها همان قدر برای مردم شوروی تلقی می‌شوند که برای رونالد ریگان. اطلاع‌رسانی‌ای که در اینجا صورت می‌گیرد، عینیت چندانی ندارد اما آشکارا به واقعیتی مخالف و موضعی مخالف که حاکی از ناباوری است، شکل می‌دهد. این شک انگاری

عمومی است. ادعاهای روس‌ها حقیقتی تردیدناپذیر معرفی نمی‌شود و می‌توان کل داستان را باور نکرد و در عین حال، از این ناباوری خوشنود شد.

چنین داستان‌هایی نوعاً خوراکی تابلوئیدها هستند زیرا دانش رسمی و توصیفات روایی مربوط به جهان را در جزئیات خود به نمایش می‌گذارند. فوکو (۱۹۷۹) به ما نشان داده است که «هنجارسازی» برای مکانیسم‌های انضباطی جامعه مدرن بسیار حیاتی است، زیرا هنجارها معیارهایی هستند که انحراف رفتار یا تفکر، با استفاده از آنها مشخص می‌شود و از این رو برای اصلاح آماده‌اند. از آن مهم‌تر، به نظر نمی‌رسد که هنجارها را طبقه‌ای به طبقه دیگر تحمیل کند، اما این هنجارها همانند معرفت عامی جلوه‌گر می‌شود که به‌طور برابر برای همه کاربرد می‌یابد. روزنامه‌نگاری تابلوئید به دو طریق عمده به هنجارها می‌پردازد که هر دوی این روش‌ها متداول‌اند زیرا هر دو موجب از میان رفتن آن پذیرندگی نامشهودی می‌شوند که برای اثربخشی آنها ضروری است.

اخبار تابلوئید با هنجارها در تعارض‌اند یا آنها را مورد تردید قرار می‌دهند. «قایق تفریحی از فلوریدا به منطقه فلق می‌رود! زن همسر در گذشته‌اش را در مثلث شیطان ملاقات می‌کند! عکس شگفت‌انگیز زندگی پس از مرگ را ثابت می‌کند! عکسی که هفته پیش گرفته شد، مردی را نشان می‌دهد که ۴۳ سال پیش در گذشت!» و عکسی که بر جلد ویکلی وولد نیوز (۳ آوریل ۱۹۹۰) چاپ شد، زن ۶۳ ساله‌ای را نشان می‌دهد که در حال در آغوش گرفتن شوهر ظاهراً ۲۰ ساله خود است. مرد لباس‌های ۴۰ سال پیش را به تن دارد. او، در اولین سفر دریایی به مناسبت سالگرد ازدواج‌شان، گم شده بود و در آن زمان همین لباس‌ها را به تن داشت.

در این عنوان‌های خبری حداقل سه هنجار مورد پرسش قرار گرفته است. اولین آنها قدرت خردگرایی علمی برای تشریح پدیده‌های طبیعی و بر همان اساس، غیرواقعی توصیف کردن آن چیزی است که فراتر از حد دسترس است. دوم، قدرت مسیحیت (یا دین رسمی) برای توصیف و کنترل معنی زندگی پس از مرگ است، و سوم، روش معمول رسانه‌ها، در مقام نهادی هنجارساز، برای تمییز واقعیت از داستان است. منطقه فلق یکی از سریال‌های داستانی تلویزیونی در امریکاست که بنا به هنجارهای ژورنالیستی، منزلت وجودی و بنابراین گفتمانی آن کاملاً با جایگاه خبری همچون «قایق تفریحی از فلوریدا... می‌رود» تفاوت دارد. قدرت ژورنالیستی برای واقعی خواندن بعضی روایت‌های خاص و داستانی خواندن برخی دیگر، معادل قدرت خردگرایی علمی است برای توصیف واقعیت خود و به حساب نیاوردن دیگران: هر دو نمونه‌هایی از اطلاع‌رسانی در مورد واقعیت و موضوعی اعتقادی، به روش از بالا به پایین



هستند. به همان صورت، در عرصه اعتقادات، تفکر مسیحی که حیات پس از مرگ را «واقعی» تلقی می‌کند، خرافه یا تفکر عوامانه را «غیرواقعی» می‌داند. جالب این که مطبوعات تابلوئید در خبرهایش، در ستون‌های مشاوره‌اش، در طالع‌بینی‌اش، از این نوع خرافات عوامانه سرشار است. این دانش خرافی واقعی دیگر را به دانش رسمی معرفی می‌کند و حامل تخیلات آرمان‌گرایانه‌ی رهایی از قید فقر و شکست اجتماعی است. همه دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه با سیاست در نزاع بوده‌اند. حداقل، این دیدگاه‌ها خود ممکن است مترقی باشند، حتی اگر ابزارهای تخیلی برای دستیابی به آنها به حدی غیرواقع‌بینانه باشند که ارتجاعی تلقی شوند.

گواه تناقض میان این واقعیت‌های رسمی و عامه، گسستی است که در گفتمان عناوین خبری وجود دارد. خاطرنشان کرده‌ایم که سفر قایق از فلوریدا به منطقه‌ی فلک چگونه تمایز عادی بین واقعیت و داستان را در هم می‌شکند و بنابراین، واژه «دلیل» از گفتمان علمی به گفتمان زندگی پس از مرگ نیز راه می‌یابد که خود محل نزاع دین رسمی و خرافات متداول است. «Snapshot» (به معنی عکس) واژه‌ای است که در گفتمان عمومی به کار می‌رود و دلالت به تصویری دارد که یکی از مردم آن را گرفته باشد و از شیوه عکاسی رسمی (ژورنالیستی، علمی، قانونی)، که به «طور معمول» برای تهیه، مدرک است، پیروی نکرده باشد.

اما این دانش‌های رایج که در مقابل دانش رسمی و قدرت «هنجارسازی» آن مطرح می‌شوند، به خودی خود حقایقی نامتناقض محسوب نمی‌شوند. شک‌انگاری، درست به همان اندازه که به موضوع مورد بررسی‌شان راه پیدا می‌کند، به «واقعی» که در موردش اطلاع‌رسانی میکنند نیز بسط می‌یابد: ما داستان را در عین حال که باور می‌کنیم، باور نمی‌کنیم. هیچ واقعیت ثابت عامی وجود ندارد که با واقعیت رسمی معاضدت داشته باشد؛ هیچ دانش عامی وجود ندارد که دارای قطعیت هستی‌شناختی باشد. تنها صاحبان قدرت می‌توانند آن نوع دانش را تولید کنند. مردم مجموعه‌ای انعطاف‌پذیر و متغیر از حامیان‌اند، محصول و فرهنگ آنها تنها در لحظه‌ای وجود دارد که از منابع بلوک قدرت تولید می‌شود: پس دانش عام همانند دانش رسمی نوعی شناخت‌شناسی خودکفا نیست، محصول تاکتیکی است که از هر ضعف گذرای دانش رسمی بهره‌برداری می‌کند. این دانش جاری است؛ باوری است که در هنگام ناباوری ایجاد می‌شود؛ دانشی ارتباطی است که دائماً بین باور و ناباوری در حال بازی است؛ مملو از تناقضات، همواره در جریان، و مشخصه‌ی همیشگی آن شکاکیت رضایت‌بخش است. برخلاف اخبار رسمی، اخبار عامه‌پسند هیچ تلاشی برای رفع تناقضات گفتمان خود

نمی‌کند: در واقع، از آنها بهره‌برداری می‌کند، زیرا تناقضات رفع نشده برای فرهنگ عامه مهم‌اند. تجربه مردم در جوامع سرمایه‌داری اساساً تجربه‌ای متناقض است زیرا نه تنها زندگی آنها با نکات اختلاف متعددی میان منافع سلطه‌گران و طبقه تحت‌سلطه همراه است، بلکه آن منافع، خود سرشار از تناقض‌اند. نظامی که مردم را به زیر سلطه می‌کشد، می‌تواند به آنان تداوم بخشد و حفظشان کند (رجوع کنید به عملیات نجات ۹۱۱ و تحت تعقیب‌های امریکا)، می‌تواند منابعی را عرضه کند که با کمک آنها می‌توان با محدودیت‌هایی که اعمال می‌کند مبارزه کرد. بنابراین، شاید منافع مردم در زمان‌های خاص و حوزه‌های ویژه تجربه، با تسلیم در برابر سلطه بهتر تأمین شود و در موارد دیگر، با مبارزه با آن یا طفره رفتن از آن. دانستن این نکته که چه وقت احساسات خود را باید مخفی داشت و با نظام همراهی کرد و چه وقت نباید دست به این کار زد، یکی از تاکتیک‌های مهم زندگی روزمره است. تضاد میان پوپولیسم ارتجاعی تحت تعقیب‌های امریکا و شکاکیت فزاینده‌تری که بعضی وقت‌ها در خبر روز دیده می‌شود، هم محصول و هم عملکرد این اختلاف ساختاری در درون تجربه عامه است. در نظام پیچیده سرمایه‌داری، مخالفت منافع اجتماعی و نه خود منافع هرگز نمی‌تواند ناب و بدون تناقض باشند، بنابراین زندگی روزمره مردم ضرورتاً مستلزم توافق دائمی اختلافات رفع نشده است.

وقوف به این موضوع، ما را وامی‌دارد تا مردم را نمایندگان اجتماع تلقی کنیم نه موضوعاتی اجتماعی. تعدد تضادها و فقدان راه‌حل، مانع ایجاد انسجامی می‌شود که برای تولید و استقرار ذهنیت منسجم یا حتی متفرق ضروری است؛ در عوض، آنها به نمایندگان اجتماعی فعالی نیاز دارند که درباره‌شان به بحث بپردازند. بنابراین، خلاقیت مردم برای ایجاد تعادلی متناسب با آن لازم است؛ تعادلی که متعلق به آنان است و می‌توانند براساس آن تا حدی راحت زندگی کنند. این تعادلی است که اختلافات را قابل تحمل می‌سازد، زیرا زندگی روزمره را نمی‌توان در وضعیت آگاهی دائمی از تضاد منافع گذراند. تشویش حاصل از آن موجب ایجاد اختلال در عمل می‌شود. اما این تعادل هرگز ایمن نیست و باید دائماً تجدید و در موردش توافق شود؛ هنگامی که مردم در مسیر تصمیمات اجتماعی - که هم محدودشان می‌کند و هم مختارشان می‌سازد - گام برمی‌دارند، این تعادل همواره برقرار است. بنابراین، در عرصه اجتماعی نهاد عامه برای ایجاد تعادل بین منافع متضاد بلوک قدرت و مردم، و نیروهای متعارض درون هر دوی آنها، عمل می‌کند.

روزنامه‌نگاری تابلوئید نه تنها هنجارها را رعایت نمی‌کند، بلکه از حد آن نیز فراتر می‌رود.

فراتر رفتن از حد، ابزار سبک شناختی عامی است که شبیه قانون شکنی است، زیرا امکان برداشت مخالف را فراهم می‌سازد. از آنجا که نقض شکاکانه هنجارها، مستلزم توافق میان باور و ناباوری است، پا گذاشتن در حدی فراتر از آنها، مستلزم توافق میان پذیرش و رد است. این عنوان خبری که «مخترعان اشعه ایکس جدید زیارویان در حال آبتنی را ترساندند» نشان دهنده تناقضات موجود میان لذات مردانه تماشاگری جنسی - که در نظام مردسالارانه عادی شده - و افراط در این عمل است که از حد نظم عادی فراتر می‌رود و باعث می‌شود که این مازاد نشانه شناختی علیه آن چیزی عمل کند که خود در بردارنده آن است. تماشاگری جنسی مردانه همزمان، هم مقبول است و هم مطرود؛ واژه «ترساندن» هم نشان دهنده نهایت قدرت ناشی از تماشاگری جنسی است و هم مخالف آن. احساس گرایی، یکی از خصوصیات اخبار عامه‌پسند که اغلب از آن انتقاد می‌شود، جلوه افراط است؛ نوعی فرهنگ‌ساز است که بر امری تأکید می‌کند که به‌طور معمول بدیهی پنداشته می‌شود و اثرگذاری سیاسی آن دقیقاً به جایگاه آن به عنوان بخشی از معرفت‌بازبینی نشده عام بستگی دارد. هنجارهایی که از حد معمول فراتر رفته‌اند مشهود می‌شوند و به سبب این «ناهنجارشدن»، مورد انتقاد قرار می‌گیرند و برای نابودی‌شان اقدام می‌شود. نقیضه،<sup>۲</sup> که باختین (۱۹۶۸) آن را ابزار سبک‌شناختی ویژه‌ای در هنر عامه توصیف می‌کند، نوعی افراط در ناهنجارسازی است، زیرا با اغراق در قواعد عمل می‌کند و بنابراین، آنچه را که از نظرتاکتیکی قابل قبول است، با خنده‌ای مخرب، مواجه می‌سازد. این عنوان خبری، در آن واحد، افراطی، احساس‌گرایانه و نقیضه پردازانه است؛ در واقع، سه صفت مذکور در نهایت، تنها توصیفات متفاوته پیرامون موضوعی واحدند. افراط نیز، مانند تخلف، بر بازی تناقض‌آمیز نیروها که میان هنجار و عدم پذیرش آن برقرار است، اثر می‌گذارد. بنابراین، همانند تخلف، موجب بازآفرینی تناقض در روابط میان برداشت‌ها می‌شود که این عاملی تعیین‌کننده در روابط اجتماعی جماعت تحت سلطه است و نیز باعث استفاده از توان برداشت شکاکانه می‌شود که خود برابر با توانایی اجتماعی است که مردم به کمک آن، شرایط جاری زندگی روزمره‌شان را کنترل می‌کنند.

سیاست مربوط به این موضوع، بسیار پیچیده است. با آن که معتقدم لذت حاصل از شک و مازاد نقیضه‌پردازانه ممکن است ترقی خواهانه نیز باشد، مایل نیستم بگویم که همواره یا ضرورتاً چنین است. سیاست‌های فرهنگ عامه به اندازه تجربه مردم دارای تناقض است. «فیدل مک دونالد را در کو با تحریم می‌کنند. بعد خودش دزدکی به بیگ مک می‌رود!» این یکی از موارد مورد نظر است. در اینجا برداشت عادی سرمایه‌داری از کمونیسم، به شیوه‌ای

جنگال‌آمیز به نمایش گذاشته شده است - برابری میان رهبران و مردم دروغی است که خود رهبران اشاعه‌اش می‌دهند زیرا رهبران کمونیست، در واقع، به دنبال منافع خود هستند نه منافع مردم. آنچه در جوامع سرمایه‌داری عادی است - بیگ‌مک - در جوامع کمونیستی، که همواره به تفاوت میان دو نظام اجتماعی اشاره می‌کند، غیرعادی است. از آنجا که این هنجارها، همان‌هایی نیستند که آشکارا مردم جوامع سرمایه‌داری را سرکوب یا کنترل می‌کنند، انگیزه کمتری برای مطرح کردن مازاد نقیضه‌پردازانه آن وجود دارد: برای مثال، فکر می‌کنم که به طور نسبی، تعداد اندکی از خوانندگان، انتخاب بیگ مک را موضعی کنایی در دفاع از امتیازها و آزادی‌های سرمایه‌داری مصرفی - به عنوان نقیضه‌ای کنایه‌آمیز از نظام مذکور - تلقی کنند، هر چند این امکان وجود دارد. اما به احتمال زیادتر، حیلۀ کاسترو به سبب بی‌اعتقادی عامۀ مردم به همه رؤسا و مسؤولان، و نه فقط به رهبران کمونیست، بیشتر به چشم می‌آید. ممکن است فیدل، به‌طور همزمان، دشمن کمونیسم (و بنابراین، در خدمت هنجارهای سرمایه‌داری) و دشمن مسؤولان (و بنابراین، سرنگون‌کننده آنها) تلقی شود.

این نوع روزنامه‌نگاری تابلوئید، برخلاف همتای رسمی خود، اصلاً تلاش نمی‌کند تا اطلاعات را همانند مجموعه‌ای عینی از واقعیات در جهانی بدون تغییر، به ما عرضه کند: برای این نوع روزنامه‌نگاری، اطلاعات یک نظام دانشی ماهیت‌گرا نیست بلکه فرایندی است که تنها در ارتباط سیاسی با سایر دانش‌ها عمل می‌کند. خط‌مشی آن، مخالفت با هنجارها و دانش رسمی است. این دانش، دانشی عام و سرکوب شده است، درست مانند مردم که تشکل‌های سرکوب شده اجتماعی‌اند؛ تعریف آن نیز مانند تعریف مردم باید براساس روابط سرکوب عرضه شود نه براساس دسته‌بندی‌های عینی جماعت سرکوب شده.

بنابراین، سیاست آن کلی است: در مجموع، عاملی است برای ایجاد موضعی سیاسی در زمینه روابط اجتماعی؛ به‌ندرت در سیاست‌هایی درگیر می‌شود که موضوع مدار باشند. به ویژه، برخلاف مطبوعات متفاوت، به‌ندرت درباره موضوعاتی که بلوک قدرت در برنامه کار سیاسی گذاشته است، اطلاعاتی سرکوب شده عرضه می‌کند. این بدان معنی نیست که سیاست‌هایش نظم کمتری دارد، بلکه به معنی تفاوت این سیاست‌هاست. به علاوه، بدان معنی است که این سیاست‌ها به خودی خود کافی نیستند - سیاست بالقوه‌اند نه بالفعل.

اما تلویزیون تابلوئید که شکل برنامه‌های گفت‌وگو را به خود می‌گیرد، می‌تواند این موضع شکاکانه و این اطلاعات متناقض را به دستور کار بلوک قدرت تسری دهد. برنامه فیل دانهیو درباره «تجارت مواد مخدر» (۲۳ فوریه ۱۹۹۰) نمونه‌ای از این دست است. مهمان اصلی او در

این برنامه، مایکل لوین است که قبلاً، در دولت ریگان، نماینده مخفی مؤسسه مبارزه با مواد مخدر بود و کتابی دربارهٔ تجارب خود نوشته است. ارزش وجودی اطلاعات او به اندازهٔ اطلاعات رسمی است. یعنی به صورت واقعیتهایی عینی عرضه می‌شود. اما سرکوب شدگی سیاسی آن آشکار است. ویژگی مخالفت در آن مورد توجه است زیرا هدف آن ایجاد بی‌اعتقادی نسبت به دانش رسمی است، اما نه بی‌اعتقادی نسبت به خود. در مجموع، مانند ویکلی و رولند نیوز، باعث ایجاد شک در مورد توضیحات «آنها» راجع به این نمی‌شود، اما در مورد توضیحات «آنها» دربارهٔ این موضوع خاص ناباوری ستیزه‌جویانه‌ای ایجاد می‌کند. بخشی از این گفت‌وگو به شرح زیر است:

مایکل لوین (نمایندهٔ سابق مؤسسهٔ مبارزه با مواد مخدر - DEA): جنگ مواد مخدر جنگی دروغین است. دولت ما نمی‌خواهد برندهٔ آن باشد. و برای یک نمایندهٔ DEA که در خارج از کشور فعالیت می‌کند، بزرگ‌ترین خطر در جهان، پنتاگون، سیا و مؤسسه مبارزه با مواد مخدر و دیگر قدرت‌هایی هستند که به حفظ قدرت اقتصادی حاصل از مواد مخدر علاقه بیشتری دارند.

دانا هیو: و در جنگ با کمونیسم.

لوین: در جنگ با کمونیسم و نظام بانکداری جهان سوم، و هر چیز دیگری که تصورش را بکنید: آخرین اولویت برنده شدن در جنگ مواد مخدر است.

دانا هیو: اجازه بدهید دقیقاً فقط دربارهٔ جنگ با کمونیسم صحبت کنیم. این جنگی بود که ما را با نوریگا در یک موضع قرار می‌داد، این‌طور نیست؟

لوین: هزاران نوریگا هم اکنون وجود دارند. کاری که من کردم مثل کابوس بود و به ۱۰ سال تجربهٔ مخفی آمیخته با کابوس منجر شد، که در آن بزرگ‌ترین تاجران مواد مخدر دنیا مورد حمایت دولت ما بودند. و ما نمی‌خواهیم برنده شویم اما ظاهر امر برای همهٔ شما طوری نشان داده می‌شود که باور کنید واقعاً جنگی بر سر مواد مخدر در جریان است.

دانا هیو: و این نمایش، در کنار آن کوکائین‌های قاچاق، بزرگ‌ترین کشف محموله در تاریخ جهان، اخبار ساعت ۱۱، اخبار عملیات و تصاویر ساعت اجرا می‌شود. به نظر می‌رسد که ما داریم برنده می‌شویم و شما می‌گویید که همه‌اش ساختگی است.

لوین: صد درصد، فیل. اگر من مرد ثروتمندی بودم، کتابم را به همهٔ مردم کشور می‌دادم تا بتوانند به این سخنرانی‌های پیروزمندانه - سخنرانی‌های مربوط به پیروزی در جنگ مواد مخدر - نگاهی بیندازند و بگویند «ما می‌دانیم که دارند دروغ می‌گویند».

لویین با ذکر مثال‌های خاصی ادامه داد و چنین نتیجه‌گیری کرد:

دولت ما در هر سه پرونده اخلال ایجاد کرد و پرونده‌های مذکور متوقف شدند.

دانا هیو: و آنها این کار را به چه دلیل کردند؟

لویین: به این دلیل که منافع دیگری وجود دارد که بسیار مهمتر از جریان مواد مخدر است

دانا هیو و آنها چه کسانی هستند؟ کمونیست‌ها

لویین: کمونیسم یکی از آنهاست اما مسؤول عالی‌رتبه سابق گمرک، ویلیام ون راب در نامه استعفایی که به رییس جمهور ایالات متحده، بوش، داد گفت که دلیل استعفا آن است که طرح‌های بانکداری جهان سوم بسیار مهمتر از جنگ مواد مخدر است. خوب، معنی‌اش صرفاً این است که ما با مشکلی مواجهیم که به ۲۰۰ میلیارد دلار در سال پول خروجی از کشورهای جهان سوم، در اثر تجارت مواد مخدر، مربوط می‌شود. برای مثال، کشورهای حوزه آند، ۴۲ میلیارد دلار بدهی دارند. اگر جریان مواد مخدر قطع شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها قادر به بازپرداخت بدهیهایشان به بانکداران ما نیستند. حالا این را نه از من که از ون راب بشنوید که قبلاً ریاست گمرک را به عهده داشت و به همین دلیل استعفا داد. فکر می‌کنم، با گذشت زمان، امریکایی‌ها عاقل شدند و دیگر ماجرای این جنگ مواد مخدر را باور نکردند.

دانا هیو: بنابراین، سود باعث ایجاد انگیزه در کسانی می‌شود که شما به گونه‌ای تحقیرآمیز

آنها را بوروکرات می‌نامید...

لویین: بله، بسیار تحقیرآمیز

دانا هیو: پس سود، انگیزه ایجاد می‌کند و سرمایه‌داری از مد افتاده خوب، مزاحم اجرای

کارآمد برنامه مبارزه با مواد مخدر است.

لویین: دقیقاً

بعداً، در همین بحث، وقتی موضوع بازپروری مطرح می‌شود، دانا هیو بر همین نکته تأکید می‌کند: «می‌توانید برای سخت‌افزاری که برای شرکت‌های عظیم چند رسانه‌ای پول‌ساز است پول دریافت کنید. می‌توانید برای بازپروری معتادان به مواد مخدر، پول دریافت کنید. هیچ موشکی در کار نیست. می‌توانید یک جیب یا ام ۱، یا هر چیز دیگری را در هر جای دنیا بفروشید.»

مانند بسیاری از برنامه‌های گفت‌و شنود، مردم «عادی» از شرکت‌کنندگان در میزگرد سؤالاتی می‌کنند تا به این ترتیب، تجارب زندگی روزمره خود را شرح دهند و نظرات و راه‌حل‌های خود را عرضه کنند. این برنامه تابلوئید است، نه تنها به سبب فراخواندن به

بی‌اعتمادی و ترویج اطلاعات سرکوب شده، بلکه از نظر تمرکز بر فصل مشترک اطلاعات رسمی و عوامانه، و این همان جایی است که سرانجام نارسایی این نوع برنامه‌ها را افشا می‌کند. به این ترتیب، اقوام معتادان موادمخدر، که بسیاری از آنها مرده‌اند، در مورد شکست برنامه‌های محدود بازپروری می‌گویند و توزیع کنندگان سابق، راجع به ابعاد نژادی موضوع حرف می‌زنند. راجع به این که دولت چگونه تنها هنگامی اقدام به اعلام وقوع جنگ موادمخدر کرد که مصرف این مواد از محدوده جوامع رنگین پوست فراتر رفت و به سفیدپوستان تسری یافت. راه حل‌های پوپولیستی متعددی پیشنهاد می‌شود. بعضی از تماشاگران در مورد پوپولیسم مستبدانه اخلاقیات ساده‌انگارانه و عملکرد زورمدارانه - دقیقاً همان پوپولیسمی که بوش تلاش می‌کند تا در لفاظی‌های خود راجع به جنگ موادمخدر مطرح کند - و زندان یا اعدام تأمین‌کنندگان صحبت می‌کنند. اما برخلاف بوش و بنت، مردم حاضر در این جمع با لحنی آگاه از طبقه اجتماعی صحبت می‌کنند: فقط امریکای لاتین خطرناک، دشمن محسوب نمی‌شود. چنان که یکی از تماشاگران می‌گوید: «به جای بمباران مزارع [مواد، چرا بالای خانه‌های اعیانی چند میلیون دلاری پرواز و آنها را بمباران نمی‌کنیم؟... هر وقت خانه‌ای ۲۰ میلیون دلاری ساخته شد، بمبارانش کنید.»

نظرات پوپولیستی دموکراتیک‌تر و مترقی‌تری نیز به گوش می‌رسید که منشأ مشکل را مستقیماً در نظم اجتماعی‌ای می‌دانست که مردم را وامی‌دارد تا با استفاده از موادمجاز و غیرمجاز، درصدد تغییر خودآگاهی‌شان برآیند تا شاد باشند. کسانی که چنین نظراتی می‌دادند، ادعان می‌کردند که راه حل این مشکل هرگز از رده‌های بالا عرضه نخواهد شد و بارها خواستار اقدام عمومی شدند، که از اقدامات معمولی تا رأی دادن به سیاستمدارانی که در مسند قدرت نیستند و فراخوان برای جنبش عمومی سازمان یافته را در بر می‌گرفت:

پانزدهمین تماشاگر: آنها را دور هم جمع کنید. گروهی تشکیل دهید. به این افراد بگویید: «از خیابان‌های ما بیرون بروید. ما نمی‌خواهیم شما به بچه‌هایمان مواد بفروشید!»  
داناویو: چه طور این کار را می‌کنید؟

پانزدهمین تماشاگر: با به هم پیوستن. با اتحاد. دولت را فراموش کن.  
شانزدهمین تماشاگر: کاری که ما در سطح ملی، ایالتی و محلی داریم انجام می‌دهیم. دولت، یا کسانی که او نام مسؤلان را به آنها داده، مجبورند قدرت را به مردم بازگردانند. مردم‌اند که قرار است باعث ایجاد تغییر شوند.

لویین: مردم می‌توانند قدرت را پس بگیرند.

شانزدهمین تماشاگر: بله، و داریم این کار را می‌کنیم.

مجری می‌زگرد: مردم قدرت دارند.

این برنامه، مثل همهٔ گفت‌وگوها با نید اوتی پایان می‌یابد و بحث‌های داخل استودیو همچنان با شور و حرارت ادامه دارد و مثل اخبار رسمی، برای پایان دادن به گزارش هیچ تلاشی نمی‌شود، برای به نتیجه رساندن حقیقت هیچ سعی نمی‌شود، جای دیگری استدلال کرده‌ام (فیسک ۱۹۸۹p) که برای عامه‌پسند شدن اخبار باید گفت‌وگو ایجاد کرد. با حرف زدن و به جریان انداختن شفاهی مسائل مطرح در اخبار است که مردم وجوه حوزهٔ عمومی مربوط به خود را بنا می‌نهند. گردش شفاهی اخبار روشی خاص برای اطلاع‌رسانی مجدد به فرهنگ عامه محسوب می‌شود.

تلاش برای پیش‌بینی این نکته که کدام یک از تشکل‌های مردمی ممکن است کدام کارکرد حوزهٔ عمومی را در کدام شرایط به گفت‌وگو بگذارند و عمومی‌اش کنند، نه آسان است و نه عاقلانه؛ اما موضوع مواد مخدر آشکارا انتخاب اول است زیرا مواد مخدر به گونه‌ای بارز در تجارب عام‌تر نقش دارد. اما شاید برخی پیش‌بینی‌های محتاطانه‌تر در این باره که کدام قالب‌های اطلاعات یا روش‌های اطلاع‌رسانی خواستار این‌گزینه‌ش عام است، آسان‌تر باشد. فرهنگ عامه، فرهنگی مشارکتی است (باختین، ۱۹۶۸؛ بورديو، ۱۹۸۲) و قالب‌هایی مانند برنامه‌های گفت‌وگوهای بدون پایان به لحاظ ساختاری ناقص‌اند. آنها تنها در صورتی کامل می‌شوند که ادامه یابند و به شکل شفاهی دوباره مطرح شوند. بنابراین، شکاکیت، موضعی ناپایدار است که مستلزم مشارکت مردم است تا در لحظات مختلف بازی میان باور-ناباوری استوار بماند؛ به علاوه، مسبب تداوم و اصلاح در قالب فرهنگ عامه است. چنین کاری مخاطره‌آمیز است زیرا آنها فراتر از محدودهٔ کنترل دانشی هستند که در متن نهفته است، بنابراین از محدودهٔ قدرت اجتماعی‌ای که آن دانش را شکل می‌دهد فراترند. در گفت‌وگویی شفاهی، در گردهمایی‌های خاص و متفاوت، اطلاعات اصلاح می‌شوند، مردم مجدداً آگاهی می‌یابند و در اطلاعات اصلاح شده مشارکت می‌کنند. اخبار اعلام شده از رده‌های بالا به پایین یا اخبار رسمی، اگر قرار است با زندگی روزمره مرتبط باشد، باید با استفاده از قدرت تولید عمومی اصلاح شود.

بورديو (۱۹۸۴) نشان داده است که سلیقهٔ عمومی چگونه قالب‌های فرهنگی خود را به داشتن ارتباط و کاربرد وامی‌دارد. او می‌گوید که فاصلهٔ هنر از امور عادی زندگی روزمره، جلوه‌ای از تجمل بورژوازی است که نشانهٔ آزادی بورژوازیانه از احتیاجات مادی و



محدودیت‌های مالی است. اما برای کسانی که جایگاه اجتماعی‌شان، هم از نظر مادی و هم از نظر سیاسی، نامطلوب است، استفاده از هر منبعی که در دسترس باشد برای مبارزه با محرومیت، محدودیت و فقدان اختیار ضرورتی‌گریزناپذیر است.

این شرایط اجتماعی، به لحاظ متنی، بازآفرینی شده است؛ بنابراین، متون ابلاغ‌شده از بالا به پایین، مانند اخبار رسمی، باعث محدود شدن معانی‌ای می‌شوند که می‌توان از آنها استنباط کرد. این اخبار دانش‌های متفاوت و مخالف را نیز سرکوب می‌کنند. این شرایط محدود (اجتماعی و متنی) ممکن است قابل تعمیم به گفتمان باشند، اما در عمل به‌گونه‌ای متفاوت و عینی تجربه شده‌اند. نظام اجتماعی‌ای که باعث ایجاد محرومیت و سلطه می‌شود، از نظر ساختاری برای تمام کسانی که درون آن زندگی می‌کنند، یکسان است اما شرایط واقعی‌ای که محرومیت در آن تداوم می‌یابد و تجربه می‌شود، بسیار متفاوت است. تجربه زندگی مردم، بیشتر از جزئیات عینی تشکیل شده است تا نظامی انتزاعی یا عمومی. بیشتر خرد است تا کلان. از این جزئیات است که سهم مردم را در شرایط وجودیشان در می‌یابیم. و همین جزئیات است که زمینه نبرد برای به دست گرفتن کنترل آن شرایط را شکل می‌دهد. ممکن است مردم نتوانند بر این نظام که مجموعاً شرایط اجتماعی را به وجود می‌آورد، چندان اعمال نفوذ کنند، اما می‌توانند و تلاش می‌کنند تا کنترل شرایط بلافصل هستی خویش را در دست بگیرند.

در حوزه فرهنگی معانی، اطلاعات و رضایت، این کنترل نخست در گزینش منابع رسانه‌ای مورد مصرف و سپس در نوع استفاده‌ای که از آنها می‌شود، کاربرد می‌یابد. در هر دو مرحله از فرایند فرهنگی، «تناسب» نقشی مهم ایفا می‌کند. این تناسب تنها از پایین به بالا قابل ایجاد است؛ در حالی که تناسب می‌تواند به خودی خود معیاری عمومی باشد، آنچه موجب ایجاد آن می‌شود چیزی نیست جز تحولات مبتنی بر جزئیات عینی روابط اجتماعی بلافصل حاصل از آن. اطلاعات را می‌توان بنا به واقعیتی که تولید می‌کند (محتوای آن) و روابط اجتماعی یا هویت‌هایی که رواج می‌دهد (قالب آن) ارزیابی کرد. در اخبار عمومی، تناسب قالب همراه با ایجاد مواضع متناسب در قالب بلوک قدرت، حداقل به اندازه تناسب محتوا اهمیت دارد. در واقع، ممکن است مهم‌ترین تناسب باشد، زیرا این موضع عام است که معمولاً در شرایط اجتماعی متعدد، قابل تغییر است. حرکت شکاکانه، لذت بازی میان‌باور و ناباوری، دگرگونی نقیضه‌آمیز هنجارهای آنها در تجربه ما - تمام این جهت‌گیریهای آگاهانه اجتماعی را می‌توان نسبتاً آسان به شکل‌های خاص و متعددی تبدیل کرد که سرسپردگی درون آن تجربه می‌شود.

اما تناسب محتوا، به دلیل ارجاع به رویدادها و افراد خاص، ممکن است بیشتر به آن دسته از تشکل‌های اجتماعی محدود شود که موضوعات مطروحه، از قبل به آنها مربوط بوده است. یکی از تکنیک‌هایی که روزنامه‌نگاری تابلوئید تلاش میکند تا با استفاده از آن بر این محدودیت‌ها فائق آید نشان دادن این «محتوا» در تجربه مردم عادی است. بنابراین، دانا هیو اطلاعات نماینده DEA را با اطلاعات تماشاگران داخل استودیو در هم می‌آمیزد و در مقابل اطلاعات بلوک قدرت قرار میدهد. برای نمونه، ویکی و رلد نیوز مردم عادی را که در حال تجربه کردن نقض هنجارهای اجتماعیانند یا در محدوده‌ای فراتر از حدود قدرت تبیینی دانش رسمی زندگی میکنند، نشان میدهد. واقعیتی که این نوع روزنامه‌نگاری از آن خبر میدهد، تجربه غیرمعمول افراد عادی است و از معمولی بودن‌شان است که تناسب شکل می‌گیرد.

اما در مورد اخبار رسمی، رویداد معمولی تنها در شرایط غیرعادی ارزش خبری می‌یابد، مثلاً در شرایط بحران یا جنایت. اخبار رسمی، نوعاً به اعمال افراد نخبه در نواحی دور دست یا خاص می‌پردازد و بسیاری از تشکل‌های مردمی، اخبار پیرامون یک واقعیت خاص را به آسانی نمی‌پذیرند. اما در شرایط خاص ممکن است چنین شود. یکی از این شرایط خاص زمانی است که این اخبار راجع به سلطه و سرکوب باشد، مثلاً ممکن است سیاه‌پوستان امریکا اخبار مربوط به رهبران سیاه‌آفریقایی را متناسب تلقی کنند، زیرا سیاه بودن در جامعه ما، فقدان قدرت تلقی میشود. به همین ترتیب، زنان ممکن است اخبار مربوط به زنان برگزیده (مثلاً همسر رئیس جمهور یا ملکه بریتانیا) را مناسب بدانند زیرا مؤنث بودن نیز از جمله شرایط فقدان قدرت است. اما فعالیت‌های مردان سفیدپوست احتمالاً کمتر به نظر مردم متناسب تلقی میشود (حتی برای دیگر مردان سفید) زیرا سفیدپوست بودن و مذکر بودن، فقدان قدرت نیست و بنابراین، اخبار آن به این آسانی در میان مردم بازتاب نمی‌یابد. پس جای تعجب نیست که تماشاگران شبکه‌های خبری تلویزیون و خوانندگان نشریات «جدی» عموماً مردان سفیدپوست و تحصیل کرده‌اند زیرا این جایگاه اجتماعی برتر، موجب تسهیل در اتخاذ موضعی میشود که با منافع بلوک قدرت در پیوند است نه با مردم.

نه محتوا و نه قالب اخبار رسمی به موضوع «تناسب با عموم» چندان اهمیت نمیدهد. ایدئولوژی تخصصی عینیت‌گرایی - تولید حقایق غیرسیاسی و آزاد از ارزشگذاریها - نوعی روایت خبری به وجود می‌آورد که برای ایجاد تعبیرهای تابعانه و مبتنی بر باور کارآمد است. بنابراین، هم قالب و هم محتوای این اطلاعات در جهت الحاق آن به چیزی که دستو (۱۹۸۴) «اقتصاد متن» میخواندش، عمل میکند؛ «اقتصاد متن» که میکوشد تا خوانندگان را برای

رمزگشایی متن، نه «تعبیر» تربیت‌کنند. رمزگشایی متن، معادلِ قرار گرفتن در معرض حقیقت آن است. این کار بسیار شبیه به آموزش‌هایی است که کشیش‌ها به عبادت‌کنندگان میدادند تا بتوانند کتاب مقدس را رمزگشایی کنند. اما تعبیر مستلزم استفاده از تواناییهای شفاهی موجود در متن است که خود در شرایط بلافصل تاریخ اجتماعی خواننده ایجاد شده است. بنابراین، تعبیر نوعی مذاکره است (به ویژه، از نظر دست‌مذاکره‌ای خصمانه) که بین متن به وجود آمده در مراتب بالا و خوانش آن در رده‌های پایین رخ میدهد. اختلافات حل نشده، دانش ناقص و ناپایدار، شکاکیت، نقیضه‌ها و افراط، همه به «تعبیر» فرا میخوانند؛ حقیقت و عینیت به رمزگشایی دعوت میکنند. «تعبیر» عملی است مبتنی بر مشارکت افراد و مستلزم ایجاد تناسب؛ رمزگشایی مستلزم درک و پذیرش فاصله (اجتماعی و زیبایی شناختی) است. هم ویکی و ولدنیوز و هم برنامه داناها مستلزم تعبیرند.

به نظر میرسد که از میان بردن فاصله، بین سیاست‌های خرد و کلان، بین بلوک قدرت و مردم، در شرایط فعلی سرمایه‌داری غربی دشوار است و اصول مربوط به گزارش‌دهی در مورد آنان به ندرت با معیارهای فرهنگ‌عامه تناسب دارد. این مشکل تنها به رسانه‌های خبری مربوط نمیشود، بلکه مشکلی است که در خود سیاست‌های انتخاباتی و تمام صور فعالیت‌های سازمان‌یافته اجتماعی نیز وجود دارد. تناسب در عرصه فرهنگی اطلاعات از تناسب در عرصه عمل اجتماعی قابل تفکیک نیست. شاید تناسب، پلی باشد بین خرد و کلان، اما پل‌ها، سازه‌هایی پیچیده‌اند؛ در مجموع، بانی تفاوت‌های میان دسته‌بندی‌هایی هستند که از حدود آنها نیز عبور میکنند. آنها امکان رفت‌وآمد دوسویه را بر این پل فراهم میسازند. اما در عین حال، آن را محدود و کنترل نیز میکنند. در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، بلوک قدرت، همواره تلاش کرده است تا نفوذ مردم را بر اعمال خود محدود سازد. سرکوب و تضعیف تدریجی جنبش کارگری، به حاشیه راندن و تحدید نفوذ جنبش مصرف‌کنندگان و گروه‌های مشابهی که در زمینه مسکن و رفاه فعال‌اند. برخی از اجزای مهم استراتژی محدودسازی، رفت‌وآمدهای روبه رشد در این پل است. سایر موارد شامل ماهیت مخفی فعالیت‌های سیاسی سیا، عدم پاسخگویی و مخفی داشتن اغلب اقدامات دولت و ریاست‌جمهوری است. به لحاظ تاریخی، مردم از بلوک قدرت فاصله گرفته‌اند و توانایی آنها در نفوذ بر اقدامات و سیاست‌های آن کاهش یافته است و دولت ملی و نهادهای درون آن بزرگ‌تر، پیچیده‌تر و ناشناخته‌تر شده‌اند. پس جای تعجب نیست که این بیگانگی باعث ایجاد سردی عمومی در انتخابات و فقدان علاقه عمومی (به تمام معنی، مادی و نشانه

شناختی) در فعالیت‌های رسمی بلوک قدرت شده است. از این نیز نباید متعجب شویم که دانش رسمی، گناه این رفتار را به گردن مردم می‌اندازد (شاهد این موضوع، انتخاب دائمی واژه «سردی» به جای مثلاً «شک‌گرایی» برای توصیف آن است) زیرا اگر به طریق دیگری عمل شود به این منجر خواهد شد که بلوک قدرت مسؤلیت شرایطی را که خود محکومش می‌کند، به عهده گیرد. اگر اعمال بلوک قدرت مورد علاقه مردم به نظر نرسد، دلیل این بی‌علاقگی را میتوان به بهترین نحو در شرایط تاریخیای جست‌وجو کرد که همان بلوک قدرت مسؤل آن است. این بدان معنی نیست که اخبار رسانه‌ها، هیچ نقشی ندارند؛ در واقع نقش دارند و نقش آنها مهم است زیرا هم بخشی از بلوک قدرت‌اند و هم گاهی اوقات در شرایط خاص، بخشی از فرهنگ مردمی تلقی میشوند. آنها به معنای واقعی کلمه نهادی واسطه‌اند یا می‌توانند باشند. اما نهادهای واسطه باید به اندازه نظام‌های اجتماعی‌ای که آنها را خلق می‌کنند و از آنها خلق می‌شوند، دقیق، متعارض و متناقض باشند. در ایالات متحده امروزی که بزرگ‌ترین، پیچیده‌ترین و پرتضادترین جامعه سرمایه‌داری تاریخ است، رسانه‌های خبری منبع گسترده و پرتضادی از محصولات را فراهم می‌آورند که شکل‌های مختلف مردمی و اتحادهای گوناگون بلوک قدرت از آن میان آنهایی را برگزینند که با منافع خود سازگارتر می‌بینند. اگر فاصله اجتماعی میان بلوک قدرت و مردم آن قدر زیاد باشد که من فکر می‌کنم، پس نباید از تفاوت بین ویکی و وردنیوز و نیویورک تایمز تعجب کنیم. به همان اندازه، نباید متعجب شویم از این که انرژیهای سیاسی مردم بیشتر به سمت سیاست‌های خرد زندگی روزمره گرایش دارند تا سیاست‌های کلان ساختارهای اجتماعی - اقتصادی؛ زیرا در این سیاست‌های خرد است که کنترل عمومی به گونه‌ای مؤثرتر اعمال میشود. میخواهم با ذکر این نکته، شرایط اجتماعیای را که باعث بیگانگی مردم از حیات کلان سیاسی کشور شده است محکوم کنم، اما میخواهم گناه آن را فقط به گردن بلوک قدرت بیندازم، نه مردم. اما میخواهم رسانه‌ها را نیز مقصر بدانم: چون رسانه‌ها به طور یکپارچه با بلوک قدرت متحد میشوند؛ چون از قالب‌های ضدعمومی برای اطلاعاتی خاص بهره می‌گیرند؛ چون مسؤل افزایش فاصله‌ای هستند که قابلیت از میان بردنش را دارند.

من ویکی و وردنیوز را به اندازه نیویورک تایمز مقصر نمی‌دانم.

البته همه دموکراسی‌ها به جریان کامل اطلاعات نیاز دارند، اما قالب‌های معمول اخبار رسمی در واقع میتواند باعث محدودشدن این جریان شود، نه تسهیل آن. دانش مربوط به دنیای سیاست باید به اطلاعات عمومی راه یابد؛ یعنی به اطلاعاتی که دنیا و کسانی را تشکیل

میده که آن را بخشی از زندگی روزمره مردم میدانند. تفاوت میان اطلاعات رسمی و عام نه فقط در رویدادهایی که از آن خبر میدهند، بلکه در فرایند فرهنگی اطلاع‌رسانی نهفته است. شاید گفتن این که باید اطلاع‌رسانی به روش ویکی و رلدنوز در مورد رویدادها و مسائل نیویورک تایمز به کار رود بسیار ساده‌انگارانه باشد، اما من به شدت معتقدم که روزنامه‌نگاری رسمی باید در زمینه واقعیت اجتماعی و خوانندگان اجتماعی خود چیزهای زیادی از روش اطلاع‌رسانی تابلوئید بیاموزد. مانند خیلی‌های دیگر، من به شدت نگران فاصله بین سیاست‌های خرد زندگی روزمره عموم و اقدامات سیاسی کلانم. معتقدم که حفظ این فاصله مورد توجه بلوک قدرت است که همزمان به محکوم کردن آن نیز اقدام میکند، پس می‌خواهم راجع به آن مواردی بیشتر بدانم که مردم بین شرایط بلافصل زندگی روزمره و ساختارهای بزرگ‌تری که آن شرایط را تعیین میکنند روابطی متناسب برقرار می‌سازند و نیز می‌خواهم از نوع اطلاعاتی آگاه شوم که این موضوع را تشویق میکند و امکان آن را فراهم می‌سازد. من به نکات مشترک احتمالی دو دسته از اطلاعات علاقه‌مندم: اطلاعات مربوط به رویدادها در سطح ساختار کلان حیات سیاسی سازمان یافته، و اطلاعاتی که مردم برای افزایش کنترل خود بر شرایط زندگیشان در آن نظم سیاسی کلان، مایلند به دست آورند. این دو مجموعه اطلاعاتی ممکن است با هم تطابق داشته باشند، ممکن است با هم اختلاف داشته باشند، یا اصلاً به هم ربطی نداشته باشند. شرایط فعلی بیگانگی عمومی، ضرورتاً موجب ایجاد مجموعه‌های اطلاعاتی بسیاری میشود که کاملاً از هم جدا هستند، اما میتوانند نقاط تداخل ارزشمندی، مانند برنامه داناویو، به وجود آورند.

برای این تحلیل غیرقطعی، نتیجه‌گیری‌ای ندارم. من معتقدم که روزنامه‌نگاری تابلوئید دائماً در حال استفاده از روش بیانی عامه و مواضع عامه در زمینه دانش رسمی است. شواهدی را مشاهده میکنم که دال بر این است که شکاکیت آگاهانه عامه میتواند (اگر چه به ندرت) به رویدادهای حوزه عمومی سیاسی متوسل شود، اما نمی‌خواهم بر این نکته بیش از حد تأکید کنم. بیشتر نشریات تابلوئید تلاش میکنند تا این شکاکیت را به سودی تجاری فوری بدل کنند و علاقهای ندارند. یا کمتر مایلند. به این که آن را طوری مهار کنند که مردم بتوانند از آن بهره ببرند. اما به همین اندازه، نمی‌خواهم در تحقیر کردن روزنامه‌نگاری تابلوئید، به روزنامه‌نگاری رسمی یا متفاوت بپیوندم. زیرا به نظر هر دوی آنها باید چیزهای زیادی درباره گفت‌وگو با تشکل‌های اجتماعی تحت سلطه بیاموزند. از آنجا که کارایی تجاری آنها به دست‌رسیشان به طبقه فاقد قدرت هیچ ربطی ندارد، برای تلاش در این جهت انگیزه اندکی

دارند. این موضوع به ویژه در مورد نشریات متفاوت باعث تأسف است چرا که اگر بتوانند فاصله میان آنچه را اطلاع‌رسانی کلان-ساختاری و اطلاع‌رسانی خرد-کاربردی مینامیم از میان بردارند، تمایلات سیاسی‌شان آشکارا و به بهترین شکل برآورده میشود.

بین جایگاه تشکل اجتماعی و تناسب اطلاعات ربطی وجود دارد. آنهایی که از سرمایه فرهنگی و آموزشی بالاتری برخوردارند با سهولت بیشتری در عرصه اطلاعات و تجربه کلان اجتماعی فعالیت میکنند. آنهایی که سرمایه آموزشی و فرهنگی «معقول» کمتری دارند اما دارای تواناییهای مختلف و کارایی در عرصه فرهنگ عامه‌اند، زندگی اجتماعی را در سطح خرد سیاسی درک و تجربه میکنند. در شرایط خاص تاریخی که خصومت شدیدی به وجود می‌آید، اگر لازم شود، امکان حمایت از یکدیگر برای مجموعه اطلاعات و تشکل‌های اجتماعی مختلف فراهم است. به نظر میرسد که در شرایط عادیتر، ایجاد و حفظ این حامیان دشوارتر باشد - و سرمایه‌داری تا حد زیادی ثابت کرده است که در به تأخیر انداختن بحران‌های حاصل از خصومت شدید، استاد است.

نمی‌دانم چگونه میتوان به آن دست یافت. کاش میدانستم. اما کاملاً معتقدم که اگر آنهایی که سرمایه فرهنگی نسبتاً زیادی دارند (عالمان، سیاستمداران، روزنامه‌نگاران) میتوانند سلیق و حال و هوای عامه، دانش عامه و مواضع اتخاذ شده در قبال دنیای اجتماعی را بهتر درک کنند، پس چنین شناختی تنها میتواند به ایجاد این حمایت‌ها کمک کند. تئوری فرهنگی، وقتی درک ما را از سلیق و خواست‌های عامه و چگونگی زندگی مردم در درون و در تقابل با نظام اجتماعی - که سرانجام آنها را تحت سلطه می‌گیرد و از آنها بهره‌کشی میکند - افزایش دهد، میتواند به سیاست مترقی بسیار یاری رساند. تشریح انتقادی آن سلیق و تاکتیک‌ها، در مجموع، باعث اعتبار یافتن آنها میشود نه تضعیف‌شان. این کار باعث یافتن سرمنشأ روش‌هایی میشود که تشکل‌هایی مختلف مردمی با استفاده از آنها، احساس تفاوت‌شان را با هویت‌ها و روابط اجتماعی، دانش‌ها و رفتارهای تحمیلی نظام سلطه، حفظ و تقویت میکنند. وقتی این تفاوت به تدریج برانگیخته شود، تلاش خواهد کرد تا آن موارد را درک کند و به آنها مشروعیت دهد. اما در جایی که اعمال و حال و هوای عامه، ارتجاعی یا شریک منافع بلوک قدرت است، عموماً در صدد جست‌وجوی سرمنشأ این مشارکت یا محافظه‌کاری در تحلیل‌های انتقادی استراتژیهای قدرت است، نه در کاستیهای مردم. باید امیدوار بود که این نوع تئوری انتقادی باعث شود تا تشکل‌های خاص درون محافل علمی و روزنامه‌نگاری و سیاست به مردم - که ما نظریه‌پردازان مایل به ترویج منافع آنانیم - نزدیک‌تر

شود. در برخی مراحل از تاریخ اخیر، که تحول اجتماعی در آن سریع تر بوده است، میان مراکز آموزش و مردم پیوندی وجود داشته است (من به جریان‌های آزادیخواهانه دهه ۱۹۶۰ یا جنبش‌های ضد جنگ ویتنام که پس از آن به وقوع پیوست می‌اندیشم، علاوه بر آن، به رویدادهای اخیر چین و اروپای شرقی نیز فکر می‌کنم). معتقدم آن تئوری فرهنگی‌ای که بدان نیاز داریم، تئوری‌ای است که با تمرکز بر فرهنگ مردم، به کم شدن فاصله بین تجربه عامه و تجربه رسمی بینجامد و ایجاد و حفظ اتحاد میان آن دو، تشکل اجتماعی را آسان‌تر کند؛ تشکل‌هایی که میتوان در درون آنها منابع پرثمر و انگیزه‌های قدرتمندتری برای تحول اجتماعی یافت.

این مقاله، ترجمه یکی از مقالات فصل اول کتاب زیر است:

"Journalism and Popular Culture" Peter Dahlgren & Colin Sparks (editors),  
(Sage Publications, 1992)

پی‌نویس‌ها:

1. Official Media
2. Alternative News
3. Parody

منابع:

- Bakhtin, M. (1968) *Rabelais and His World*. Cambridge: Massachusetts Institute of Technology Press.
- Bourdieu, P. (1984) *Distinction: a Social Critique of the Judgement of Taste*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Fiske, J. (1989a) *Understanding Popular Culture*. Boston, MA: Unwin Hyman.
- Fiske, J. (1989b) *Reading the Popular*. Boston, MA: Unwin Hyman.
- Foucault, M. (1979) *Discipline and Punish: the Birth of the Prison*, London: Allen Lane.
- Glynn, K. (1990) "Tabloid television's transgressive aesthetic: A Current Affair and the "shows that taste forgot", *Wide Angle* 12 (2):22-24.
- Hall, S. (1981) "Notes on deconstructing the popular, in R. Samuel (ed.), *People's History and Socialist Theory*. London: Routledge and Kegan Paul. pp. 227-40.
- Hall, S., Critcher, C., Jefferson, T., Clarke, J. and Roberts, B. (1978) *Policing the Crisis: Mugging, The State and Law and Order*. London: Macmillan.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انسانی